

جمهوری اسلامی نیست. بویژه در دوران وزارت حضرت عالی که سعه‌ی صدرتان، اندیشه‌ی ولایتان و اشرافتان بر فرهنگ و هنر دیرین و پویای ایران زمین، زبانزد خاص و عام است، توقیف حافظ کم‌لطفی به قشر صاحب قلم و فرهیختگان و علاقه‌مندان به حساب می‌آید.

در انتظار رفع توقیف و انتشار مجدد حافظ هستیم. به امید آن روز. خدای تان اجر دهد.

نامه‌ی بیژن فهیمی به فائزه هاشمی - تهران

موضوع: لغو امتیاز **ماهنامه‌ی حافظ** توسط اداره‌ی کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد «بدون حکم قضایی»
از لحاظ مبارک خواهر گرامی سرکار علییه حاجیه خانم فائزه هاشمی بگذرد.

با تقدیم عرض سلام و ارادت حضور آن خواهر ارجمند و سلام و تحیات و ارادت حضور برادر بزرگ و معزز، آشنای دیرین عالی‌جناب اشرف‌الحاج هاشمی بهرمانی (رفسنجانی) ریاست گران‌مایه‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام، معروض می‌دارد: ماهنامه‌ی مردمی و دموکرات حافظ، به مدیریت مسوولی و سردبیری جناب آقای پروفسور دکتر سیدحسین امین استاد پیشین کرسی حقوق دانشگاه گلاسگو کالدونیا و عضو دانشکده‌ی وکلای دادگاه‌های عالی اسکاتلند و سرپرست علمی دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، نجل زکی‌عالم ربانی مجتهد جامع‌الشرایط حضرت آیت‌الله مرحوم استاد سید علینقی امین، استاد پیشین معقول و منقول مدرسه‌ی سپهسالار قدیم که به شوق وطن و انتشار نشریه‌ی مردمی و کاملاً دموکرات به میهن خود مراجعت و مبادرت به تولید ماهنامه‌ی می‌نماید که به زور نام شاعر بلندآوازه‌ی کشورمان «حافظ» آراسته است. در مورخه‌ی ۸۵/۶/۲۱ مطلع می‌شوند که از سوی اداره‌ی کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد اسلامی لغو امتیاز نشریه‌ی موصوف که مرجع کثیری از محققین، مورخین، پژوهشگران، نویسندگان، شعرا و ادبا بود، به مشارالیه اعلام گردیده است. حضرت عالی که حقوق دان می‌باشید، لغو امتیاز ماهنامه‌ی دموکرات **حافظ** را بدون حکم قضایی و احراز مجرمیت مدیریت آن در مراجع صالحه‌ی قضایی به چه طرز توصیف می‌فرمایید.

مرحوم حضرت آیت‌الله سید علینقی امین والد پروفسور سیدحسین امین از چهره‌های برجسته‌ی علمی و ادبی ایران و دارای جامعیت در معقول و منقول بودند و احترام ایشان واجب است. برادر بزرگ و عزیز حضرت مستطاب آیت‌الله هاشمی، مستظهر به احترام زایدالوصف بر روحانیت معظمه، علمای اعلام، آیات عظام و دوستی و آشنایی دیرین با مشارالیه هم توسط پدر این‌جانب در طی افزون بر چهل سال فعالیت در پلیس و آگاهی شهربانی کل کشور می‌باشند، لذا از محضر آن خواهر مقام مکرم مستدعی‌ست مقرر فرمایند دلیل لغو امتیاز **ماهنامه‌ی حافظ**، از سوی اداره‌ی کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد اسلامی به محضر عالی اعلام گردد که باعث مزید امتنان خواهد گردید.

عرض سلام و ارادت ویژه‌ی این‌جانب فرزند یکی از «بنیانگذاران شهربانی و آگاهی نوین کشور» را حضور دانشمند ارجمند حضرت آیت‌الله هاشمی عنایت فرمایید. از پیشگاه مقدس فرمانداری کل جهان، جان عالم

امکان، مظهر شکوه و قدرت یزدان، جلوه‌گاه معانی قرآن، اعلی‌حضرت اقدس بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه الشریفه، تأیید و توفیق روزافزون حضرت عالی را آرزو مندیم.

دو نامه از نسرین محمدی - زنجان

الف- مدیر محترم مسوول **ماهنامه‌ی حافظ**، جناب آقای پروفسور امین. پس از تاملی نه اندک به ذهن این حقیر خطور کرد که مبدا سارق اشعار این حقیر موجب توقیف نشریه‌ی گران‌سنگ حافظ شده باشد. در این صورت این‌جانب با پوزش بسیار بسیار زیادی از حضور آن عالی‌مقام و بقیه‌ی دست‌اندرکاران، عرض می‌نمایم که مشترک و هوادار مصلحتی شما نباشم.

ب- با سلام

فرموده بودید که عرض کنم چه شعرهایی از اشعارم را به سرقت برده؟ اشعار زیادی را به مرور زمان از دفتر شعرم (کلاسورهایم) به سرقت برده که اشعار یا مطلع آن شعرها را در حافظه ندارم تا خدمت ارجمندتان بنویسم، ولی تا آن‌جا که به یاد دارم: سه غزل به سبک غزلیات سعدی شیرازی که مقطع غزل اول، مطلع غزل دومی و مقطع غزل دومی مطلع سومین غزل بود که هر یک از این سه غزل در شش بیت بود.

یک شعر سپید که در مورد امام زمان و حضرت مسیح سروده بودم.

یک ساقی‌نامه به سبک ساقی‌نامه‌ی حافظ در بیست و یک بیت.

شعر آزاد در مورد ققنوس.

نامه‌ی رامتین لوزانی (شاعر) - تهران

استاد فرزانه پروفسور امین گرامی

با پیشکش درونی‌ترین شادباش‌ها برای خجسته‌زاد روزتان و با سپاس از چاپ سروده‌ام با نام «سرود آریایی» در برگ‌های ۱۱۷ و ۱۱۸، ماهنامه‌ی شماره‌ی ۳۱، تیرماه ۸۵، به پیوست دو سروده تازه را پیش کش می‌کنم. بی‌گمان بی‌هیچ روی چشم‌داشت چاپ چنین سروده‌های تندی را در ماهنامه‌ی گران‌مایه‌ی **حافظ** ندارم، بویژه پس از گرفتاری‌های تازه پیش آمده و جلوگیری از پخش ماهنامه.

اما چه کنم که من هم چون شما درد وطن دارم و نمی‌توانم آرام بمانم. تنها دل‌خوشی‌ام، این است که گاهی سروده‌های درد دل گونه‌ام را برایتان بفرستم. و اگر تنها انگشت‌شماری از دوستداران **حافظ** سروده‌ام را بخوانند، سربلند خواهیم شد.

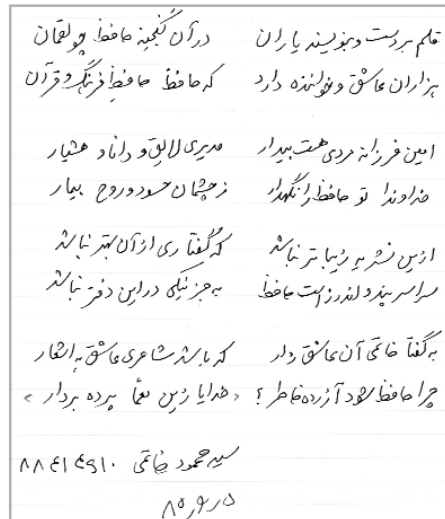
به امید آزادی و پخش دوباره‌ی ماهنامه‌ی گرانبار **حافظ** و سربلندی ایران و ایرانی.

حافظ: شعرهای شما از «خطوط قرمز» عبور می‌کند و ما را یارای چاپ آن نیست.

شعری از سید محمود خاتمی (شاعر و صاحب دفتر شعر «مهتاب» - تهران

چهار رباعی پیوسته‌ی زیر را به پیشگاه آن استاد عزیز به مناسبت توقیف **ماهنامه‌ی حافظ** اهداء می‌کنم:

قلم بر دست و بنویسند یاران



در آن گنجینه‌ی حافظ چو لقمان

هزاران عاشق و خواننده دارد

که حافظ حافظ فرهنگ و قرآن

امین فرزانه مردی هست بیدار

مدیر لایق و دانا و هشیار

خداوندا تو حافظ را نگه‌دار

ز چشمان حسود و روح بیمار

از این نشریه زیباتر نباشد

که گفتاری از آن بهتر نباشد

سراسر پند و اندرز است حافظ

به جز نیکی در این دفتر نباشد

بگفتا خاتمی آن عاشق زار

که باشد شاعری عاشق به اشعار

چرا حافظ شود آزرده‌خاطر؟

«خدایا زین معما پرده بردار»

دو نامه از سیدحسین امین به مشترکان

الف- نامه‌ی اول

مشترک عزیز و خواننده‌ی فرزانه

با سلام

همان‌طور که لابد استحضار یافته‌اید، **ماهنامه‌ی حافظ**، بدون اخطار

قبلی (و به عقیده‌ی من بدون وجهت قانونی)، هم‌زمان با توقیف روزنامه‌ی شرق، لغو امتیاز شده است.

من با همه‌ی دل شکستگی و آزرده‌گی خاطر، مسوولانه، اعتراض کتبی خود را به مقامات محترم وزارت ارشاد، هیات نظارت بر مطبوعات و دیوان عدالت اداری، اعلام کرده‌ام و در صدد یافتن راه‌حلی قانونی برای تداوم نشر مجله هستم. نتیجه‌ی این اعتراضات معقول و مستند هرچه باشد، بی‌گمان این جانب و همکاران (از جمله بیش از یک‌هزار نفر از اهالی قلم

و فرهنگ و اندیشه که طی سه سال گذشته با مجله‌ی **حافظ** همکاری کرده‌اند)، با قلم وداع نخواهیم کرد و رسالت فرهنگی خود را نسبت به جامعه (و دین اخلاقی و مالی خود را به مشترکان عزیز **ماهنامه‌ی حافظ**) به بهترین وجه ممکن ادا خواهیم کرد. لذا خواهشمندم شما نیز در مقام یک مشترک فرزانه و خواننده‌ی فرهیخته که با حسن انتخاب خود تاکنون مشوق ما بوده‌اید، در این شرایط سخت هم، پشتیبانی خود از تداوم انتشار مجله را کتباً اعلام فرمایید تا علاقه‌ی مشترکان و خوانندگان به آزادی مطبوعات به‌طور عام و تداوم نشر ماهنامه‌ی حافظ به‌طور خاص بر متولیان فرهنگی کشور بهتر و بیش‌تر ثابت شود.

در خاتمه نسخه‌ی بی از آخرین کتاب خود را به حضورتان تقدیم می‌دارم و امیدوارم به فاصله‌ی بسیار اندکی، بتوانم شماره‌های بعدی ماهنامه را نیز چه به‌صورت مجله و چه در قالب مجموعه مقالات برای شما پست کنیم. با تشکر از حمایت شما از این خدمت فرهنگی و آرزوی سرفرازی ایران

پروفسور سیدحسین امین

مدیر مسوول ماهنامه‌ی (لغو مجوز شده‌ی) حافظ

الف- نامه‌ی دوم

دوست فرهیخته و همراه فرزانه

با درودهای خالصانه و سپاس از حمایت‌های بی‌دریغ شما

پیرو نامه‌ی پیشین (مهرماه ۱۳۸۵، به شماره‌ی الف/۳: **حافظ** پس از توقیف)، همان‌طور که پیش‌تر به آگاهی‌تان رساندم، ماهنامه‌ی بی‌پناه من و شما، به‌دستور «هیات نظارت بر مطبوعات» (با مشارکت نمایندگان قوه‌های قضائیه، مجریه و مقننه) لغو مجوز شده است و متأسفانه مسوولان محترم ذی‌ربط به‌رغم اعتراض کتبی این بنده (و ده‌ها تن از استادان، نویسندگان، شاعران، همکاران و مشترکان مجله) هنوز حتا یک اعلام وصول خشک و خالی (چه رسد به اعلام دلیل لغو مجوز) به من نفرستاده‌اند.

از شخص شما و همه‌ی نویسندگان، شاعران و ایران‌دوستانی که نشر **ماهنامه‌ی حافظ** را برای فرهنگ و ادب ایران «مضر» نمی‌دانید، استدعا دارم پشتیبانی خود از تداوم انتشار مجله را به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (به نشانی: تهران - میدان بهارستان - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - معاونت مطبوعاتی - هیات نظارت بر مطبوعات) اعلام فرمایید و تصویر نوشته‌ی خود را برای ثبت در «نشریه‌ی داخلی دستداران **ماهنامه‌ی حافظ**» به ما بفرستید تا علاقه و پای‌بندی ملت ایران به آزادی مطبوعات به‌طور عام و تداوم نشر **ماهنامه‌ی حافظ** به‌طور خاص بر متولیان فرهنگی کشور بهتر و بیش‌تر ثابت شود. شخص من، با موضع‌گیری قاطع معقول سالم (یعنی «التزام نظری و عملی» به این حقیقت که «آزادی بیان»، حق مسلم ماست و نشر «نشریه‌ی داخلی دستداران **ماهنامه‌ی حافظ**» نیازی به اخذ مجوز از دولت ندارد)، حجت را بر کسانی که با آزادی قلم سر ستیز دارند، تمام کرده و گفته‌ام: قلم به‌نام بلندت قسم به آزادی / تو را رها نکنم تا رسم به آزادی!

اینکه ضمن تشکر از حمایت شما و دوستان دیگر، از بیش از یک‌هزار و پانصد تن مشترک محترمی که تاکنون وجه اشتراک مجله را پرداخت نموده‌اند، استدعا دارم در این شرایط سخت، بدهی خود را هرچه زودتر به

حساب مجله (حساب سیبا شماره‌ی ۰۱۰۲۰۰۱۸۴۳۰۰۸ بانک ملی شعبه دانشگاه تهران، کد ۸۷ به نام حجت حیدری) واریز فرمایند. با سپاس مجدد و آرزوی سرفرازی ایران.

سیدحسین امین

مدیر مسوول ماهنامه‌ی (لغو مجوز شده‌ی) حافظ

نامه‌ی امیدوار عالی محمودی (عضو هیات علمی) - ایذه

دانشمند وارسته و ایرانی آزاده، جناب آقای پروفیسور امین، با سلام
چند وقتی بود که هراس و اضطراب دیرآشنای بسته‌شدن روزنامه‌ی
نادر و مغتتم **حافظ** را در جان خسته‌ی خویش شماره می‌کردم و آخر شد.
حافظ آخرین رویین‌تنی‌ست که چشم‌انتظار خورشید بر نسا، برف‌گیر و
کولاک‌خیز فرهنگ و هنر قندیل بست. نه من و نه هیچ‌کس دیگری از
این خبر ناخوشایند شگفت‌زده نشدیم، چراکه تکرار، قباحث و کراهت از متن
این حکایت ناروا سترده است.

من چه از شوق و چه از هراس ترکه‌های استخوان‌سوز معلم، بارها
اوراق پریشان تاریخ خویش و خویشان را خوانده‌ام و می‌دانم رنج‌های امروز
شما و دیگران که ورزندگان ارزنده‌ی فرهنگ و خرد هستی، ریشه در
پارهای پاره‌پاره‌ی تاریخ این سرزمین دارد:
کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک

رهنمونیم به پای علم داد نکرد (حافظ)
بی‌شک نگرانی ما [من و جناب عالی] صرفاً از بسته‌شدن و تعطیلی
ماهنامه‌ی حافظ نیست [چرا که صحبت از پژمردن یک برگ نیست]
بلکه خستگی از پاسخ‌آوردن به این پرسش است که فضای فرهنگی و
کوشش ارجمندی که اهالی و پدیدآورندگان **حافظ** فراهم آورده‌اند، کدام
نابهنجاری، بدسازی و پلشت‌زایی را در جامعه توسعه و گسترش می‌دهد؟
آیا جان‌کندن خجسته‌یی که برای نمودیافتن آرمان انسانی و مومنانه‌یی که
به پایداری هویت ایران اسلامی می‌پردازد، سزاوار بند و عقاب است؟
حافظ و کوشش معماران آن در قیاس و سنجش با بسیاری از نشریات
بسیار شماره و رنگین‌نامه‌هایی که مبلغان آن کارها هستند، حامل کدام
بدآموزی و فرهنگ‌سوزی است؟

من معلمی هستم که میهنم را با اصالت دیرنده‌ی ملی و بینش لطیف
و انسانی اسلامی اش چون جان خویشتن دوست می‌دارم و هرگز کفی از
خاک کویرهای آن را به قصرهای انیران نمی‌فروشم - نه این که خود را و
داشته‌های خود را تنها نقاوه و گزیده‌ی خوبی‌های هستی بدانم و مانند
بیماران خودبین و خودپرست، ایران و ایرانی را شایسته‌ترین برای خلافت
خاک بدانم، هرگز این‌گونه نمی‌اندیشم، بلکه بر این باورم که داشته‌های
فرهنگی ما و به‌کار بستن آن‌ها می‌تواند در ساختن و پرداختن انسان
ارزشمند و آرمان‌شهر او بر این گوی سرگردان موثر واقع شود و شاید
هم‌پای دیگر فرهنگ‌ها، بتوان «آدمی را در عالم خاکی جُست» و نیز عینک
بدبینی برای آلوده دیدن دیگر ملت‌ها و رفتار و کردار خادمان امروز و اولیای
حاکم و وارونه دیدن کارکردهای خوب‌شان بر چشم بسته‌ام و حکم از
تراوش کینه و عقده نمی‌کنم و خوب می‌دانم ایران امروز خرم و بالیده از
خون‌ها و اشک‌های عزیزست که دوستداران آن نثار ماندگاری‌اش
کرده‌اند.

و نیز می‌دانم هر کشوری ناگزیر از داشتن حکومت است و در

ساخت‌واره‌ی هر حکومتی خوب و بد وجود دارد که از تاثیر خوبان رنگ و
از تاثیر بدان نیرنگ باقی می‌ماند. و در کنار کمبودها و کم‌کردهای هر
حکومتی، فرازهای شکوهمند و ایوان‌های افتخارآمیز پیروزی و سربلندی
را هم می‌بینیم و از بن دندان سپاسدار و آفرین گوی‌ام.

من با همین چشم‌ها که پاره‌یی از برگ‌های تاریخ را خوانده‌ام، دیده‌ام
مادرانی را که فرزندان جوان و برومندشان را برای پاسداشت میهن و ایمان
خویش سرو فرستادند و خاکستر دریافتند و بی‌تابی نکردند و هزاران
تراشه‌ی نادر شمشاد در پلاکی مسی خلاصه شد تا من و دیگران من بزرگ
باشیم و خواجه باشیم و بنده و برده‌ی ناکسان نباشیم.
داشتن و دانستن این حقیقت‌ها و بسیاری دیگر از این بوده‌ها و
نگفته‌ها باید ما را مهربان‌تر، دلسوزتر، همراه‌تر و در شنیدن حرف‌های
برادران مان شکیاتر کند. پاسداشت کسانی که می‌توانند دیده‌هایشان را
بلند فریاد بزنند و گزارنده‌ی بدی‌های موجود باشند، خود عالی‌ترین فرهنگ
و نشان بزرگواری‌ست.

ارج‌نهادن به صداهایی که شبیه صدای ما نیست، نه ضعف و نه
شکست است، بلکه کرامت است. این را در سلوک و رفتار اولیا و گزیدگان
خدا بر خاک می‌توان یافت و به کار بست.

و باز مکرر می‌کنم سخن بر بستن یا نیستن یک نشریه یا شکستن
چند قلم نیست، چرا که سرنوشت پیروزی با بست و شکست تغییری
نمی‌کند و در سکوت هم چهره‌ی زیبای حقیقت نمایانده می‌شود. بلکه
یادآوری فرهنگی‌ست که هم پدران کهن سال فرهنگی ما و هم تعلیم
معنوی و دین اسلام ما را به رعایت آن تاکید کرده‌اند.

جهت و هدف اسلام، ساختن انسانی‌ست که ستایشگر راستین حقیقت
باشد و بر تلخی آن صبور و شکرگزار باشد. ما باید بکوشیم تا با گوهر خرد
و شناخت مرام پرسشگری و انتقاد کردن سازنده را توسعه دهیم و هم‌دیگر
را بسازیم، نه بسوزیم.

آیا امروز که هجمه‌ی ناگهان و شب‌خیز ویرانگر شبانان غرب که
می‌رود تا رهورهای فرهنگی ما را پی‌کنده شایسته و لازم است هر صدایی

دانشمند وارسته و ایرانی آزاده، جناب آقای پروفیسور امین، با سلام
چند وقتی بود که هراس و اضطراب دیرآشنای بسته‌شدن روزنامه‌ی
نادر و مغتتم **حافظ** را در جان خسته‌ی خویش شماره می‌کردم و آخر شد.
حافظ آخرین رویین‌تنی‌ست که چشم‌انتظار خورشید بر نسا، برف‌گیر و
کولاک‌خیز فرهنگ و هنر قندیل بست. نه من و نه هیچ‌کس دیگری از
این خبر ناخوشایند شگفت‌زده نشدیم، چراکه تکرار، قباحث و کراهت از متن
این حکایت ناروا سترده است.
من چه از شوق و چه از هراس ترکه‌های استخوان‌سوز معلم، بارها
اوراق پریشان تاریخ خویش و خویشان را خوانده‌ام و می‌دانم رنج‌های امروز
شما و دیگران که ورزندگان ارزنده‌ی فرهنگ و خرد هستی، ریشه در
پارهای پاره‌پاره‌ی تاریخ این سرزمین دارد:

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک
رهنمونیم به پای علم داد نکرد (حافظ)
بی‌شک نگرانی ما [من و جناب عالی] صرفاً از بسته‌شدن و تعطیلی
ماهنامه‌ی حافظ نیست [چرا که صحبت از پژمردن یک برگ نیست] بلکه
خستگی از پاسخ‌آوردن به این پرسش است که فضای فرهنگی و کوشش
ارجمندی که اهالی و پدیدآورندگان حافظ فراهم آورده‌اند، کدام

که در آهنگی دیگر با خواست و ادبیات ما بیدارگری می‌کند خاموش شود؟! درشت‌کردن گالایه‌های خُرد خانگی و هم‌شکنی و هم‌ستیزی، بدترین شیوه و رفتار است که می‌توانیم به نسل‌های آینده یاد بدهیم.

ما که هنوز سیاه و کبود از عزای عزیزان تاریخ‌مان نکنده‌ایم و آماس خون فرزندانمان را بر در و دیوار نشسته‌ایم، کدامین سود را از کُشان و کُشان برادران‌مان برای وطن تضمین می‌کنیم.

سیاست‌زدگی افراطی، خودستیزی، هرزدان توان یک‌دیگر با چانه‌زنی‌های فرسایشی، باورمندی بر این فریب برادرکُش که می‌توان بر شکست و شکسته‌های دیگران خود را ساخت، ترجیح پیشه‌ی حذف و تقابل خشن بر شکیب و خویش‌داری مصلحانه و بسیاری دیگر از بدی‌ها، موربانه‌هایی را می‌مانند که عصای برخاستن و ایستادن را تجزیه می‌کنند، برخاستنی که می‌تواند پیروزی بزرگ و بالایی بلند را بنمایاند.

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان

کردم سوال صبح‌دم از پیر می‌فروش

گفتا نه گفتنی‌ست سخن گرچه محرمی

درکش زبان و پرده نگه‌دار و می بنوش

حافظ

با ایمان و امید به این‌که اجتهاد همه‌ی ما شنیدن و پذیرفتن حقیقت باشد و بتوانیم پرهیزگاران باشیم که نخواهیم حافظه‌ی تاریخ تنها آگنده از دعاگوی چاکران و متعلقان ما باشد. (ایدون باد)

نامه‌ی دکتر ناهید بنی‌اقبال (رییس کتاب‌خانه‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) - تهران

با سلام و احترام، ضمن تشکر از ارسال مجله خواهشمند است نسبت به رفع نواقص مجلات کتاب‌خانه‌ی فرهنگستان (شماره‌ی ۲۹) و ارسال آن به آدرس خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نبش خیابان سوم، شماره‌ی ۸، به نام سرکار خانم ویدا بزرگ چمی، مسوول بخش نشریات ادواری کتاب‌خانه‌ی فرهنگستان، همکاری و راهنمایی‌های لازم مبذول فرمایید.

پیشاپیش از بذل عنایت شما سپاسگزاریم.



نامه‌ی نقی اصغری (فرهاد) - رشت

با سلام و عرض ارادت خالصانه به پیشگاه استاد ارجمند پروفیسور سید

حسن امین

امیدوارم که همیشه سربلند و پیروز باشید. وقتی که خبر لغو امتیاز **ماهنامه‌ی حافظ** را شنیدم، بسیار غمگین شدم. بنده نیز حمایت خود را از تداوم انتشار این ماهنامه‌ی وزین اعلام می‌دارم و امید آن دارم که شما استاد بزرگ بتوانید با استفاده از تدابیر و راه‌کارهای تازه، بار دیگر این نشریه را بر پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها بفرستید.

بنده نیز با نوشتن نامه‌ی به اداره‌ی ارشاد اسلامی تهران حمایت و پشتیبانی خود را از این نشریه‌ی فرهنگی - پژوهشی اعلام داشته‌ام و کپی این شکایت‌نامه را به همراه این نامه برایتان ارسال کرده‌ام تا شما نیز از آن آگاه گشته باشید.

بسمه‌تعالی

با سلام خدمت آقای دکتر صفار هرندی، وزیر محترم فرهنگ و ارشاد

اسلامی

با رسیدن خبر لغو امتیاز ماهنامه‌ی حافظ که موجبات تآثر و دل‌شکستگی مردم فرهنگ‌دوست، به خصوص صاحبان قلم و دوستداران این نشریه را فراهم کرد، بنده نیز با ابراز تأسف نسبت به این اقدام انجام گرفته شده، از شما وزیر دانشمند و علم‌دوست تقاضا دارم که با دادن امتیاز مجدد چاپ به این نشریه‌ی علمی، فرهنگی و پژوهشی موجبات خوشحالی عده‌ی کثیری از مردم هنرپرور و علم‌دوست را فراهم کنید و با پشتیبانی عملی از آزادی بیان و آزادی قلم که شعار امروز تمامی مسوولین کشور ماست، به همه نشان دهید که خدمتگزاران واقعی به مردم آماده‌ی دریافت هر نوع انتقاد و پیشنهادی از جانب مردم هستند و تنها رضایت مردم است که می‌تواند موجبات شادمانی قلبی و آسودگی خاطرشان را فراهم سازد. (رضایت مردم رضایت حق را به‌دنبال دارد.)

نامه‌ی قدسیه مسعودیه - تهران

معاونت محترم مطبوعاتی، هیات محترم نظارت بر مطبوعات بدین‌وسیله این‌جانب خواننده‌ی **ماهنامه‌ی حافظ** از آن مقامات مربوط تقاضا دارم با توجه به این‌که این ماهنامه به‌جز مطالب ادبی، پژوهشی، تاریخی و فرهنگی هیچ نکته‌ی منفی بر افکار ما دوست‌داران آن نداشت و به فرض این‌که بعضی مطالب نامناسب در آن درج شده باشد که با ذوق و سلیقه‌هایی مغایر باشد، چه خوب است به‌صورت منطقی و برای احترام‌گذاشتن به آزادی بیان و قلم در همان مجله ذکر شود که ما خوانندگان نیز از آن بهره‌مند شویم. حال تقاضا داریم مجوز مجدد آن را صادر فرموده و ما دوست‌داران این مجله‌ی پُربار علمی، فرهنگی و ادبی را شاد و مسرور فرمایید. مزید تشکر و امتنان است.

نامه‌ی حسین فهیمی - ارومیه

محضر مبارک استاد گران‌قدر پروفیسور سیدحسن امین

با درودی بیکران خدمت شما بزرگوار

نمی‌دانم از چه بگویم و از کجا بگویم، از اولین شماره‌ی مجله‌ی شما هر صفحه‌ی آن را نه یک بار که چندین بار با حوصله و تامل خواندم. با

این‌که در رشته‌ی دیگر تحصیل کرده و مشغول به کار اداری بودم، آن‌قدر به ادب فارسی علاقه‌مند شدم که شروع به خواندن و مطالعه‌ی آن کردم و حتا امسال در دانشگاه هم در این رشته پذیرفته شدم تا شاید بتوانم معلمی شوم که به شاگردی افرادی هم‌چون شما افتخار کنم. در این مدت اگر برای شما و مجله‌ی گران‌سنگ **حافظ** چیزی نوشته‌ام، نه از سرتبلی بود و نه از سربسی سخنی، بلکه شرم داشتم از سخن‌گفتن در کنار شما بزرگوار و اظهارنظری هرچند کوچک در هر بابی. بعد از توقیف مجله‌ی **حافظ** بسیار شوم که شدم، برای خودم و همسالان خودم، افسوس که نمی‌تواند از تاریخ و فرهنگ و ادب‌شان اطلاع یابد و...

شعری تقدیم به حضور استاد الاساتید،

پروفیسور سیدحسن امین
بوی مه‌رت با من از دور آشناست
از برایم لطفی از کار خداست
مدتی شد قلب من آتشگراست
پاره‌یی جا مانده از جان شماس
من خودم از خود، که چیزی نیستم
من نمی‌دانم خودم هم کیستم
عاشق شوریده‌ی دیوانه‌یی
لاف‌گوی بی‌دل بی‌چاره‌یی
چون تو را دیدم به خود بازآمدم
شادمانه با تو انباز آمدم
با تو کردم یاد یاران وطن
با تو رفتم ز سرای جان و تن
من جدا بودم از عشق و عاشقی
گرچه بودم من یکی نالایقی
این تو بودی آمدی از آسمان
بر من گمگشته دادی ره نشان
آخر ای شه، جان من قابل نی است
جز به رویت، قلب من، مایل نی است
چون تو عالم در جهانی کیست؟ کیست؟
چون تو زاهد در جهانی نیست، نیست
کیست چون تو دردِ خاک کشورش
کیست چون تو عالمی عالم‌فروز
کیست چون تو اختری تابان چو روز
من برایت جاهلی بیش نیستم
از چه گویم؟ از کجایم؟ کیستم؟
حبّ ایران، حبّ میهن در سرم
عشق ایران از برایم، افسرم
ای امین ای شاه علم و شاه دین
از برایت هست دشمن در کمین

کوه باشی تو، نیاری سر فرود
از برای کین نادانی حسود
گرچه بودی در میان غریبان
هست نامت در دل ایرانیان
هر که دارد مهر ایران عزیز
دوست دارد تو امین با تمیز
من که باشم تا که گیرم دست تو
کی توانم کرد شرح هست تو
من فقط گویم که شاگرد توام
هم‌چنان پروانه برگرد توام
عشق من از تست و ایران عزیز
هر که باشد همراهات ای باتمیز
با سخن راز دل‌م را گفته‌ام
شرح عشق و درد و غم را گفته‌ام
این سخن گفتم که باشی پایدار
در ره جانبازی این کارزار
ایزد یکتاست در ره هم‌ب‌رت
عشق ایران است در دل، در سرت
تو بدان نامت بماند جاودان
عشق ایران است باقی هر زمان
طول عمرت را بخواهم از خدا
دست یزدان هم‌رهت در این سرا
اینک نامه‌ام به وزیر فرهنگ و ارشاد:

بسمه‌تعالی

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی من
آن‌که البته به جایی نرسد فریاد است
وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی،

آقای صفار هرن‌دی

مایل نبودم که برای شما اعتراضیه‌یی بنویسم، ولی چه کنم که بیش‌تر از این صبر ندارم و آن‌چه که می‌گویم از سر درد است نه از سر راحتی. در این سال‌ها که از صدقه‌ی سر تکنولوژی و روند جهانی شدن و البته بی‌مبالاتی بسیاری از مسوولین فرهنگی کشورمان، جوانان و نوجوانان کشور هیچ اطلاعی از مفاخر و مشاهیر و تاریخ کشور خود ندارند و با عرض تاسف حتا اکثر آسامی آن بزرگواران هم به گوششان نخورده، بعضی افراد وطن‌پرستان که باید به حق آنان را پاک‌ترین فرزندان این مرز و بوم خواند، تصمیم می‌گیرند قدمی بردارند که شاید این نسل از این خواب گران برخیزد، چون همین جوانان به ظاهر تنبل، بازیگران و روشنفکران و خوانندگان اروپایی و امریکایی را بهتر از مردم کشورشان می‌شناسند و حتا از برنامه‌ی روزانه‌ی زندگی این افراد هم اطلاع دارند و در کمال تاسف اگر

نگویم از فرهنگ و هنر خود نفرت دارند که حداقل بی‌تفاوت‌اند که خود این گناهی غیرقابل بخشش است و این تقصیر نه از بدی آن جوان، بلکه متوجه مسوولین و برنامه‌های تربیتی و فرهنگی کشور است.

باری، در سال ۸۳ به مجله‌ی برخوردارم با نام وزین **حافظ** در میان انبوه مطبوعات به اصطلاح «زرد» و هر ورقش را برگ زری یافتم و به هر کس اهلیت داشته معرفی کردم. هر شماره‌ی آن بهتر از شماره‌ی قبل شد و در اندک زمانی تبدیل به تریبونی برای بزرگ‌ترین اساتید و مشاهیر تاریخ و فرهنگ و ادب ایران شد، مجله‌ی شناخته شده با سردبیری استادی سخنور و فهیم و اهل درد که دردش درد خاک است و بس، چون سخنش از دل برمی‌آید، لاجرم بر دل نشیند و هر کس که می‌شنود می‌گوید: «جانا سخن از دل ما می‌گویی».

با تاسف متوجه شدم که این مجله توقیف شده، شوکه شدم. گرچه با اندک مطالعه‌ی خود در تاریخ معاصر کشورم می‌دانستم که این کشور در مورد مطبوعات مستقل سابقه‌ی درخشانی ندارد، ولی در شرایطی که جامعه‌ی ما غرق در فساد است و جوانان و نوجوانان آن نه با شعر حافظ و مولوی بلکه با قرص و افیون بر سر شوق می‌آیند، بی‌انصافی است که این کورسو را نیز از آن‌ها دریغ کنید. شما خود مدت‌ها در مطبوعات قلم زدید، در شرایطی که رییس‌جمهور در تمامی سخنرانی‌های خود سخن از عدالت و حل مسائل با گفت‌وگو می‌رانند، چرا در داخل کشور با کوچک‌ترین حرفی که شاید به مذاق چند نفر صاحب



